**باسمه تعالی**

[نکات باقیمانده از بحث مبدأ نماز مغرب 1](#_Toc475488544)

[منتهای وقت مغرب (معیار در تعیین منتصف اللیل) 3](#_Toc475488545)

[کلام علامه مجلسی در تعیین معنای لیل و نهار 3](#_Toc475488546)

[ثمرات بحث از معنای لیل و نهار 3](#_Toc475488547)

[أدله مرحوم خویی بر اتمام لیل با طلوع شمس 4](#_Toc475488548)

[مؤیّدات 4](#_Toc475488549)

[روایت أول (عمر بن حنظله) 4](#_Toc475488550)

[روایت دوم 5](#_Toc475488551)

**موضوع**: کتاب الصلاۀ/اوقات فرائض /منتهای وقت نماز مغرب و عشاء/ معیار در منتصف اللیل

**خلاصه مباحث گذشته:**

## نکات باقیمانده از بحث مبدأ نماز مغرب

عرض کردیم مبدأ نماز مغرب زوال حمره مشرقیه است به خاطر صحیحه عبدالله بن وضاح که آن را بر روایات معارض آن به خاطر مخالفت عامه ترجیح دادیم. بلکه روایات معارض که ظاهر در کفایت استتار قرص شمس بود اکثراً قابل توجیه بود که مراد از استتار قرص مرتبه ای از استتار قرص است. حتّی این روایت صحیحه که می فرماید: وَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا غَابَ الْقُرْصُ- فَإِنْ رَأَيْتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَ قَدْ صَلَّيْتَ أَعَدْتَ الصَّلَاةَ الْحَدِيثَ.***[[1]](#footnote-1)***

که برخی فکر می کنند این روایت صریح است در این که وقت نماز مغرب غروب آفتاب است. زیرا اگر قرص خورشید به همراه نور آن غائب شود دیگر فرض نمی شود که دوباره خورشید دیده شود و زوال حمره مشرقیه اشتباه ناپذیر است و اشتباه تنها نسبت به غائب شدن قرص به تنهایی، معنا دارد.

که به نظر ما اگر صریح هم بود به خاطر مخالفت عامه آن آن را طرح می کردیم ولی این روایت صراحت ندارد زیرا قضیّه فرضیه است و انسان گاهی اشتباه می کند و گاهی هوا آن قدر تاریک می شود که انسان فکر می کند زوال حمره مشرقیه شده است و شب شده است بعد می فهمد هنوز شب نشده است. در روایتی صحیحه داریم: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْمٍ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ فَغَشِيَهُمْ سَحَابٌ أَسْوَدُ عِنْدَ غُرُوبِ الشَّمْسِ فَظَنُّوا أَنَّهُ لَيْلٌ فَأَفْطَرُوا ثُمَّ إِنَّ السَّحَابَ انْجَلَى فَإِذَا الشَّمْسُ فَقَالَ عَلَى الَّذِي أَفْطَرَ صِيَامُ ذَلِكَ الْيَوْمِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- أَتِمُّوا الصِّيٰامَ إِلَى اللَّيْلِ فَمَنْ أَكَلَ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ اللَّيْلُ فَعَلَيْهِ قَضَاؤُهُ لِأَنَّهُ أَكَلَ مُتَعَمِّداً.[[2]](#footnote-2) یعنی کما این که در این روایت ذکر شده است ممکن است أبرهای سیاهی وجود داشته باشد که انسان فکر کند زوال حمره مشرقیه صورت گرفته است و شب شده است.

یا روایت خثعمی که بنی سلمه بعد از نماز پیامبر نهصد متر راه می رفتند و وقتی به خانه می رسیدند جای تیرها در دیوار را می دیدند یعنی هوا این قدر روشن بود. گفته می شود این روایت صریح در این است که استتار قرص ملاک است زیرا اگر زوال حمره مشرقیه شرط باشد و پیغمبر نماز بخواند و بنی سلمه نهصد متر راه هم بروند دیگر هوا تاریک می شود و جای تیر ها هم معلوم نمی شود:

و لکن می گوییم این روایت علاوه بر این که سند آن را برخی ضعیف می دانند، ولی به نظر ما چون محمد بن یحیی خثعمی مروی عنه ابن أبی عمیر است با سند مشکل نداریم. ولی می گوییم دلالت روایت بر کفایت استتار قرص نه تنها صریح نیست بلکه دلالت بر کفایت استتار قرص هم نمی کند زیرا:

نهصد متر راه حدود ده دقیقه طول می کشد و هوا هم این قدر تاریک نمی شود که دیگر موضع سهام را نبینند و این را هم در نظر داشته باشید که الآن اذان را فکر می کنم کمی دیرتر می گویند. و این را هم نگفته اند که بنی سلمه با أسب بودند یا پیاده بودند. علاوه بر این که در قدیم چشم ها به تاریکی عادت داشته است و خصوصاً اگر شبی بوده است که مهتاب بوده است مطلب روشن تر می شود.

منازل آن ها تا مسجد پیامبر نصف میل یعنی نهصد متر بوده است وقتی به خانه هایشان می رسیدند آن جایی که روز ها تیراندازی کرده بودند و جای تیرها در دیوار مانده بود را می دیدند یعنی هوا هنوز این قدر تاریک نشده بود. و ظاهر روایت این است که موضع تیرها هم کنار منازلشان بوده است.

و بر فرض اگر صریح هم باشد با روایت عبدالله بن وضّاح معارض می کند و مخالفت عامّه مرجّح صحیحه عبدالله بن وضاح خواهد بود.

## منتهای وقت مغرب (معیار در تعیین منتصف اللیل)

مشهور گفته اند منتهای مغرب که منتصف اللیل است نصف بین غروب شمس که با زوال حمره مشرقیه محقّق می شود تا طلوع فجر است.

**مرحوم خویی فرموده اند**: منتصف اللیل از غروب شمس است و غروب را به استتار قرص می دانم، تا طلوع شمس.

### کلام علامه مجلسی در تعیین معنای لیل و نهار

**نکته:** مرحوم مجلسی در بحار جلد هشتاد صفحه 74 مفصّل بحث کرده است و قائل شده است أول شب غروب شمس است و آخر شب طلوع فجر است.

ایشان تعبیری جالب دارند: اعلم أن بعض أصحابنا في زماننا جددوا النزاع القديم الذي كان في بعض الأزمان السابقة و اضمحل لوضوح الحق فيه و اتفق الخاص و العام فيه على أمر واحد و هو الخلاف في معنى الليل و النهار شرعا و عرفا بل لغة هل ابتداء النهار من طلوع الفجر أو طلوع الشمس و عندنا أنه لا يفهم في عرف الشرع و لا في العرف العام و لا بحسب اللغة من اليوم أو النهار إلا ما هو من ابتداء طلوع الفجر و لم يخالف في ذلك إلا شرذمة قليلة قد انقرضوا. نعم بعض أهل الحرف و الصناعات لما كان ابتداء عملهم من طلوع الشمس قد يطلقون اليوم عليه و بعض أهل اللغة لما رأوا هذا الإصلاح ذكروه في كتب اللغة و يحتمل أن يكون كلاهما بحسب اللغة حقيقة و كذا المنجمون قد يطلقون اليوم على ما بين الطلوع إلى الغروب و على ما بين الطلوع إلى الطلوع و على ما بين الغروب إلى الغروب و على ما بين الزوال إلى الزوال و كذا النهار على المعنى الأول و الليل على ما بين غروب الشمس إلى طلوعها***.***[[3]](#footnote-3)

### ثمرات بحث از معنای لیل و نهار

**نکته:** ثمره این بحث تنها در نماز مغرب و عشاء ظاهر نمی شود بلکه این که أول روز طلوع فجر است یا طلوع آفتاب است در موارد دیگر هم ثمره دارد: مثلاً در بحث اقامه عشرۀ أیام آقای زنجانی می گوید محتمل است 240 ساعت مراد باشد. ولی مشهور می گویند مراد ده روز است هر چند ده شب نشود لذا این که ده روز اقامه داشته است یا نه به ابتدا و انتهای شب بستگی دارد. یا در بحث حیض که أقلّ آن ثلاثۀ أیّام است: آقای زنجانی سه روز را 72 ساعت می گیرند که به نظر ما در بحث حیض همین درست است. ولی مشهور سه روز کامل را محاسبه می کنند و شب را محاسبه نمی کنند لذا این بحث ثمره دارد. و نیز در بحث خیار حیوان ثلاثۀ أیّام این ثمره مترتّب می شود.

### أدله مرحوم خویی بر اتمام لیل با طلوع شمس

مرحوم خویی مستند های خود را ذکر می کند و مستند های مشهور را ردّ می کند.

عمده استدلال ایشان فهم عرفی و ردّ استدلال مشهور است: ایشان می گوید از نظر عرف مسلّم طلوع فجر منتهای شب نیست.

ایشان می فرماید دو روایت ضعیفه هم مؤیّد ما است:

#### مؤیّدات

#### روایت أول (عمر بن حنظله)

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ ***أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَهُ زَوَالُ الشَّمْسِ- نَعْرِفُهُ بِالنَّهَارِ فَكَيْفَ لَنَا بِاللَّيْلِ- فَقَالَ لِلَّيْلِ زَوَالٌ كَزَوَالِ الشَّمْسِ- قَالَ فَبِأَيِّ شَيْ‌ءٍ نَعْرِفُهُ قَالَ بِالنُّجُومِ إِذَا انْحَدَرَتْ.[[4]](#footnote-4)***

یعنی ستاره هایی که هنگام غروب آفتاب طلوع می کنند وقتی به بالای سر شما رسیدند و به طرف غرب متمایل شدند منتصف اللیل محقّق می شود.

**ایشان فرموده است**: نیمه بین غروب آفتاب و طلوع آفتاب است که این ستاره از بالای سر ما رد می شود زیرا مدار این ستاره مدار خورشید است وگرنه علامت زوال شب نمی شود.

**ایشان فرموده است** از این روایت می فهمیم که معیار زوال لیل ستاره ای است که دو ویژگی داشته باشد أول این که با غروب شمس طلوع کند نه ستاره ای که چند ساعت بعد از غروب شمس طلوع می کند.دوم این که در وسط شب هم در وسط آسمان باشد یعنی مدار آن همان مدار خورشید باشد و معیار آن ستاره ای که در ابتدای شب وسط آسمان است هم نیست.

حرکت خورشید و ستاره آن هم در یک شب برای ما محسوس نیست بلکه حرکت برای زمین است و ما فکر می کنیم خورشید یا ستاره ها یا ماه حرکت می کنند.

اگر مدار ستاره غیر از مدار خورشید باشد شب ها فرق نخواهد کرد: زیرا این که شب ها در زمستان و تابستان کوتاه و بلند می شود اختلاف مدار خورشید است که گاهی بالای خط استواء است و گاهی بالای خط استواء است. لذا اگر مدار ستاره در زمستان همان مدار خورشید در تابستان باشد، موجب کوتاهی شب می شود.

و ما فکر کردیم و فهمیدیم که حقّ همین است که مرحوم خویی فرموده است که مدار ستاره باید مدار خورشید باشد تا شب و روز که نسبت به خورشید سنجیده می شود نسبت به ستاره هم یکسان شود. در شب که خورشید غائب است اگر ده ساعت طول می کشد باید برای ستاره هم همین گونه باشد.

لذا این روایت دلیل می شود که معیار انحدار نجوم از غروب آفتاب تا طلوع شمس است وگرنه این علامت درست در نمی آید.

ایشان سند را ضعیف می داند ولی ما سند را صحیح می دانیم.

ولی دلالت این روایت مشکل دارد و وثوق نوعی به خلل در این روایت وجود دارد زیرا ستاره ای که در مدار خورشید باشد و با غروب خورشید طلوع کند پیدا نکردیم ما یک نجم هم پیدا نکردیم با این که در روایت تعبیر به نجوم کرده است.

#### روایت دوم

مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ الْقَرَوِيِّ عَنْ أَبَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: ***دُلُوكُ الشَّمْسِ زَوَالُهَا وَ غَسَقُ اللَّيْلِ بِمَنْزِلَةِ الزَّوَالِ مِنَ النَّهَارِ.***[[5]](#footnote-5)

این روایت هم زوال لیل را به زوال نهار تشبیه کرده است.

اشکال این روایت ضعف سند است و أحمد قروی توثیق ندارد. و این که آقای خویی فرموده است ابن ادریس به کتاب محمد بن علی بن محبوب سند ندارد صحیح نیست زیرا ابن إدریس وقتی به این کتاب می رسد می گوید و هو بخطّ الشیخ عندی و شیخ طوسی هم به این کتاب سند دارد و سند شیخ طوسی کافی است.

به لحاظ دلالت ممکن است کسی مناقشه کند که معلوم نیست تنزیل روایت از جمیع جهات باشد: شاید می خواهد بگوید همان طور که زوال نهار مبدأ نماز ظهر و عصر است غسق اللیل هم مبدأ نماز شب و منتهای نماز مغرب و عشاء است. أما این که غسق اللیل چه زمانی باشد را بیان نمی کند.

**آقای خوئی فرموده است که** ما از این جهت استفاده می کنیم که غسق به معنای شدت ظلمت است و شدت ظلمت در شب هم منتصف اللیل است زیرا در روایات گفته اند غسل اللیل منتصف اللیل.و شب هم از سایه ای که توسط خورشید ایجاد می شود تشکیل می شود. لذا وسط سایه تاریک ترین قسمت سایه است.

**ولکن این مطلب خیلی برای ما واضح نیست** زیرا دقت عقلی نباید بکنیم و به طور عرفی تاریکی نیمه شب با تاریکی یک ساعت قبل از آن یا یک ساعت بعد از آن فرق نمی کند و همه شدت ظلمت است. ما قبول داریم که روایت غسق اللیل را به منتصف اللیل تفسیر کرده است ولی از کجا معلوم منتصف اللیل بین غروب آفتاب تا طلوع شمس است شاید نظر مشهور درست باشد زیرا در هر دو صورت شدت ظلمت لیل صدق می کند.آن منتصف ما بین غروب الشمس الی طلوع الشمس فقط غسق اللیل نیست؛ اطرافش هم یک ساعت قبل، یک ساعت بعد هم غسق اللیل است. شارع می‌‌گوید منتصف اللیل،شاید حرف مشهور درست باشد.

**و لذا این مؤیدها را قبول نداریم.**

**مشهور به آیاتی استدلال کرده اند که در این جلسه اجمالاً به آن اشاره می کنیم:**

آیه أول:انا انزلناه فی لیلة القدر سلام هی حتی مطلع الفجر. یعنی مطلع الفجر، شب قدر، تمام می‌‌شود، ‌شب تمام می‌‌شود. نه این‌که شب هست سلام نیست، تخصیص زدیم، این خلاف ظاهر است.

و اللیل اذ ادبر و الصبح اذا اسفر. شب می‌‌رود صبح می‌آید. و اینکه صبح بعد از طلوع شمس است را هیچ کس نمی‌گوید. و الصبح اذا اسفر یعنی آشکار بشود. آشکاری صبح به طلوع فجر است.

و اللیل اذا عسعس و الصبح اذا تنفس. صبح را در مقابل لیل قرار داده است.

1. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 167‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‌4، ص: 100‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. بحار الأنوار، ج‌80، ص: 74‌ [↑](#footnote-ref-3)
4. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 273‌ [↑](#footnote-ref-4)
5. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 273‌ [↑](#footnote-ref-5)